

و در قریه شاه آباد بنوعینکه در بخش ششم وصف کردیم
 و اسم بردیم جمعیتی کثیر متجاوز از چهارصد نفر عده
 بهائیان شده اقتدار یافته غالباً کدخدا از آنان برقرار
 میگردد و محفل روحانی و دیگر مؤسسات امریه تأسیس
 کردند و در حسین آباد کربلائی رضان و پسرانش غلامحسین
 و غیره و دیگر سید حسین و پسرش سید حسنخان بودند
 و در خلج آباد حاجی آقا صادق محمود سروری و حسین
 سروری و دیگر میرزا ریحان اسرافیلی در حدود سال
 ۱۳۱۸ فائز بایمان شد و در وطن و کاشان در امور روحانیه
 مشارک و سهمیم بهائیان گردید تا درگذشت و پسرانش
 مخصوصاً آقا شعبان میثاقیان در طهران متقیم شده دکان
 فروش منسوجات گرفته در جلسات تبلیغ و غیره شرکت کردند و
 بسال ۱۳۵۲ بحیفا رفته آیامی در جوار حضرت ولی امر الهی
 زیسته مأمور بمودت شد و دستور فرمودند که در کربلا زیارت
 مقامات شبرکه نیز صادرت کند و در طهران بسال ۱۳۵۴ ویر
 چند روزی بدین عنوان که در خانه جلسه مستمر تبلیغی داشت
 در نظمیہ توقیف کرده التزام بتسک آن گرفتند و در سال
 ۱۳۵۷ درگذشت .

واز توابع اراک (عراق) ادریس آباد (شاه زند)
 ملا یار محمد سیروسیان بن بیک محمد ایمان آورد ۱۳۱۳ و

در سال ۱۳۱۹ محفل روحانی تأسیس گردید و در ورقه‌ها
چهارفوسنگی عراق مراد علی بختیاری بن کربلانی درویش
ایمان آورد و در مدتی ظلیل جمعی هدایت شدند
و در سال ۱۳۴۵ محفل روحانی تأسیس گردید .

مـ لـ ا

~~~~~

در بخش ششم شرح سائنات دوره حیات شاهزاده  
حسینقلی میرزا و برخی از مؤلفین و اوضاع تمدنیات همانندین  
رانگاشتم و باز در سال ۱۳۱۰ ملایان بلد بر ضد بهائیان  
بمدستان شده روسا تلگراف و پست را با خود موافق  
و معاهد ساختند تا کسی نتواند بظهران خبر دهد و تلگراف  
شکایت آمیز مطو از هفتربات بدربار ظهران فرستادند  
ولی موزون بسلطان آباد شتافت و تلگرافاتی دائر بر اخبار  
سوء قصد ملایان و تمرضات شیخ ضیا الدین مجتهد و  
برادرش آقامهدی بشاه کرد و بی درنگ از جانب میرزا  
علی اصغر خان امین السلطان بواسطه موزون توصیه دربار  
عمرامی با مظلومین به سیف الدوله واصل شد ضمن اینکه  
عسب الامر همایونی احدی را حق تمرض با این گروه نیست  
واگر شیخ ضیا الدین و آقامهدی برتمدی تجرّی کنند  
فورا از ملا بر تبعید شوند لاجرم همانندین برجای خویش

نشستند و موزون بملایر برگشت و بخدمات روحانیه مشغول  
شد و چون نخستین لوح حضرت عبدالبهاء پس از غروب  
شمس جمال ابهی خطاب بوی رسید بی درنگ قلم برداشته  
و ابیاتی بسیار سروده بمحضرمبارك فرستاد که بعضی از آن  
ابیات چنین است :

ای خاک آستان تو کحل بصر مرا

وی نعل دوستان تو افسر بسر مرا

زین پس بخسروان جهانم نظر کجاست

آورده حضرت تو چو راندر نثار مرا

جز آتش محبتت ای مظهر اله

در دل اگر فرزندم آتش بسر مرا

و بدینگونه در اخلاص و ایمان نامدار بود تا در جمادی الاخری

از سال ۱۳۱۳ بحیثان باقی انتقال نمود و در شهرستان

کاظم آباد واقع در سبزه راه بارك که از بناهای سیف الدوله

و تفرجگاه عموم اهالی است مدفون گردید و مناقباتی

در حقیقت از حضرت عبدالبهاء صدور یافت و تالیفات سید یحیی

میرزا و رضاقلی میرزا و عبد الحمید میرزا در مقامات ایمانیه جای

بدر گرفتند و خانواده واسمه از آن خلف و پسران دیگر نیز بنام

مرتضی قلی میرزا و بدیع الزمان میرزا بنام موزون برقرار گشت

و مانده کرکریلاکسی محمد صادی و خلفش

استاد امان الله شيرزاد معمار مقيم طهران كه خاندانسی بنام شيرزاد برجای گذاشتند و نیز كریلاشی محمد هادی و خلفش میرزا باقر جلیل ساکن طهران كه نیز در آن بلد عاقله تأسیس نمود ضمن بیان احوال بهائیان در آن بخش نمودیم .

ویکی از مزاریف اهل بها كه در او اخر عثمان دوره فائز بایمان شد و در این دوره رایت ایمان بود آقاعلی اکبر زرگر نوه حسن خان سردار شیرازی با وجود و اشراف بلد معاشرت و مؤانست داشت و بواسطه شاهزاده موزون مذکور ایمان آورد و با تمام ثوی در نشر این امر سعی نمود و خانه اش را محل واردین بهائی و احتفالات روحانیه قرار داد و مانند ك زمانی بالسن و افواه انام افتاد و بنای تمرین و ایذا گذاشتند وی درین بدربخانه و حجره اش هجوم برده سنگسار کردند و عمر كه را نزد وی میدیدند از بیت مینمودند تا بنوعی كه در بخش سابق نگاشتیم فتنه سال ۱۳۲۱ برخاست و منتهی بقتل و غارت گردید و او بالاخره نیمه جان بهمدان رسید و مدتی بحالت بیماری و ناتوانی افتاده در گذشت دیگر میرزا اسمعیل خیاط سراج الشهداء از سلطان آباد بملازم مهاجرت و اقامت كرد و زوجه شاهزاده حسینقلی میرزا موزون را ازدواج كرده كودكانش را پرستاری نمود و بتبلیغ امر

ابهی برداخته در آن حدود مشهور شد و ملاها و اعدا<sup>۱</sup> بهضارت و مقاومت برخاستند و اهالی را بایذا<sup>۱</sup> و املاکش برانگیختند تا در دوازدهم ربیع الاول ۱۳۲۱ آقامهدی برادر شیخ ضیاء الدین دوتن را کفن پوشانده با انبوهی در قایشان بکوی و برزن افتادند و او عرض حال بنیر الممالک حکمران داد و حاکم مذکور بعلمت عدم اقتدار و فقد کفایت چاره ای نتوانست و بالاخره میرزا اسمعیل مبلغ سه تومان باطافه عبا بدو کفن پوش داد تا فتنه اندکی تسکین یافت ولی ملاها از عزیمت خود منصرف نشدند و بالاخره بنوعیکه در بخش سابق آوردیم آن مظلوم را بشهادت رساندند و در حق وی از بنان حضرت عبدالمبیا<sup>۱</sup> چنین صدور یافت :

هو الله

النور الساطع من النیر الاعظم یغشی مرقدنا الضمور  
 وجد شك العطهر یامن تفتی كأس الغدا<sup>۱</sup> عباً بالجمال الابهی  
 وشرب رحیق الوفا<sup>۱</sup> من كأس المطا<sup>۱</sup> وصعد روحه الی حدیقة  
 البقا<sup>۱</sup> محفل اللقا<sup>۱</sup> المركز الاعلی وادرك المشول بین یدی  
 ربّه الغفور وتشرف بمشاهدة الجمال بعد كشف سجدات الجلا<sup>۱</sup>  
 اشهد انك امنت بربك الکریم و اقبلت الی النبا<sup>۱</sup> المظلم  
 وسممت ندا<sup>۱</sup> مولاك الجلیل واحببت الدعوة و ادركت النعمة  
 و سا بقمت الی الرحمة واقمت الحجة النورا<sup>۱</sup> وسللت المحجة

البيضا\* وحزت القدر المعلى و ناديت باسم اللسه  
وهديت الى الله ونسيت ماسوى الله حتى اشتبهت  
بين الخلق باسم الحق و اسهدفت السهام المصوبسة  
من اللثام فى سبيل ربك العزيز العلام و تحنيت كأس الغنا\*  
فى محبة محبوبك الابهى طوى لرأسك الطويح و دمك  
المرشوش و جسدك المقطوع روحى لك الغدا\* أيها المنجد  
الى الملا\* الاعلى والرأية الخافقة فى ميدان الغدا\* والسراج  
الساطع بانوار الوفا\* والنجم البارغ فى مطلع العلى والطير  
المتطائر الى رياض الهقا\* والحمامة المتفردة فى غياض  
السنا\* والسفكة السابحة فى حياض الثنا\* فديتك بروحى  
وذاتى و كينونتى يا مظهر الولا\* والنار الموقدة فى شجرة  
الغدا\* طوى لنفس تبركت بترايك الطاهر واستضات من  
نورك الباهر و قبلت مرقدك الزاهر وتمطر شاهه بطيب  
سك العاطر روحى لك الغدا\* يا من استشهد فى سبيل الله  
وتوجه الى طكوت الابهى و شرب رحيق الاصفى فى محضر  
تجلّى ربّه الاعلى و عليك التحية والثنا\* ع ع اى ثابت  
بربهمان ابن زيارت حضرت ميرزا اسمعيل خياط است بايد  
احباً هريك در نهايت انقطاع و انجذاب و التهاب بنهار  
محبّت الله از قبل عبد الهيا\* تلاوت و عليك التحية والثنا\*

و در قریه جوراب ملازم سدايت الله خان فتح الله بيست  
 و عبدالمعظم بيست ، آقا فضل الله ، آقا لطف الله و غيرهم بودند  
 و در قریه بيغش ، آقا نوروز علي و مدمود بيست و پسرانشان  
 و فرز علي شناخته شدند و قریه آرزو مال و اچه در چه پاره  
 فرسنگی دولت آباد در ايندور مرکزی شده جمعی از مصارف  
 مانند استاد آقا کوچک ، استاد جهانگیر ، حسينقلي بيست ،  
 عادلخان ، شيرعليخان ، اسماعيلخان ، غلامحسين ، کربلائي  
 رحيم ، استاد علي بابا ، مشهدي عباس ، آقا جمشيد ، و آقا ميرزا  
 مهربان ، و آقا ميرزا جان و آقا محمدامين ، نجات الله بيست ،  
 حاجي محمد ، ابراهيم پاشا ، مشهدي مهدي ، کربلائي الله  
 داد ، حاجي محمد محمد علي ، کربلائي غلامرضا ، استاد يوسف  
 حجار ، کربلائي خليل ، محمد حسين ميرزا ، مشهدي ، شحيان  
 کربلائي فضل الله ، علي اصغر ، علي مراد امامقلي ، فتح الله  
 خان ، آقا محمد رضا ، کربلائي محمد آقا ، نريمان ، آقا محمد  
 جعفر ، آقا حسن ، آقا حسين ، آقا محمد باقر ، محمد رنجيد ، آقا  
 ابوالقاسم ، آقا سليمان ، محمد تقی ، استاد شيراز ، غلامحسين  
 متخلص ، بنگچين ، علي آقا ، سدايت خان ، محمد رضا ، کربلائي  
 فرخ ، کریم ، سينقرخان و غيرهم بودند .

### سمنان و سنگسر و شهیرزاد

قریه سنگسر و هم شهیرزاد تابع و واقع در سه فرسنگی  
 سمنان بنوعی که از بخش اول پیوسته شرح دادیم از آغاز  
 امر مرکزی از مراکز پرجمعیت و شهرات و شایسته عقیدت و معرفت  
 برای پیروان امر بدیع بود و ماسخ احوال آقا میرابوطالب  
 و آقا سید محمد رضا و خاندانشان را آوردیم و آقا میرابوطالب  
 در حدود سال ۱۳۱۰ پس غایت بهی و ضعف در سنگسر  
 درگذشت و پسر و دختری برجای گذاشت و جسدش در بقعه  
 امامزاده قاسم واقع در قرب آن قصبه مدفون گردید که آقا  
 سید محمد رضا در شأن آن بقعه چنین نوشت در بقعه امام  
 زاده قاسم واقعه در سنگسر سه تن از اصحاب حضرت قدوس  
 روحی فداه دفن شدند اول اخویم آقا میرابوطالب در و م  
 محمد مهدی سوم ولی الله مازندرانی و والده داغده  
 دو پسر شهید که از اصحاب قلمه بودند و نیز همشیره اسیر  
 شده شحاتت و ملامت کشیده و از احب الله رجالات و نسائ  
 در دالان و صحن معصوم زاده مدفونند و او که صاحب قلم  
 و قلب مطهر و سخن مؤثر و رایت هدایت گیری و تأییدات غیبیه  
 در مازندران و سنگسر و شهیرزاد و چراغ درخشان امیر



اقدس ابهی در آن حدود بود و دوستان غایت تجلیل و تکریم  
 و صفا، عقیدت و ارادت بدو داشتند چند ماهی بمسجد از  
 وفات برادرها دامادش آقا شیخ رمضان در همان سال ۱۳۱۱  
 باری عگا شتافته ایام مدید درك محضر حضرت عبدالبها  
 نمود و مراجعت بمازندران کرد و باری دیگر در سال ۱۳۱۵  
 با برادرزاده اش آقا سید محمد باقر در سن پیری و هجرت  
 ناتوانی بآن ارض مقدس رفته چندی از زیارت کام دل گرفت  
 و عودت بمازندران نمود و خاتمة الحیات بمسال ۱۳۱۷ در  
 بارفروش وفات یافت و تنگام دفنش متمصبین و جهت سال  
 شهرش کرده خواستند مانع از دفنش شوند ولی بهمت  
 و شجاعت اعیای الوار ساکن آن بلد خصوصا بقیه مرت و  
 مردانگی کاکا حسین شیرازی بمحل الواریه که مجتمع احباب  
 بود منتقل و مدفون گردید و در بقعه درهش تاج الدین  
 واقعه در آن شهر قرار گرفت و سالها مزار محترم نزد دوستان  
 بود تا بمسال ۱۳۴۹ از محل مزبور نقل بمقبره طبسرسی  
 نمودند و در خلف بقعه بخاک سپردند و از او دو سر و سه  
 دختر برجای ماند و صورت زیارت مفصل که حاوی بیان  
 حالات و مقاماتش میباشد از نظم حضرت عبدالبها صدر  
 یافت و برادر مقام بقیة السیف ذکر فرمودند و از آنجمله  
 این کلمات است :

" وما وجد يا الهى من اذن واعية الا اسمعها ونفسا  
 مستعمدة الا احبها وروحا منتظرة الا بشئها وحقيقة  
 زكية الا انمضها ولم يأل جهدا يا الهى فى خدمة  
 امرك و اعلاء كلمتك ونشر آيتك ...."

و پس از او آقا سید محمد باقر سابق الذکر ابن آقا سید  
 احمد شهید که تحصیلات مدرسه ای نیز داشت و از آثار پدر  
 و اعمام مذکور نصیب گرفت و نزد احباب مازندران گل عوجان  
 معروف بود در حدود مازندران و سنگسر و شهیر زاد علمدار  
 هدایت کبری شد و عاقبت الامر در سنگسر درگذشت .

و اما بنات آقا میر مستعد علی سه تن بودند نخست معصومه  
 زوجه میر ابراهیم شهید در ایمان و استقامت شهیره گشت  
 و مانند بن دفعات عدیده خانه اش تاراج کردند و نوتی  
 بحکم علماء سنگسر ویرا گرفتند و خواستند بجرم عقیده ایمانیه  
 رجم نمایند و انبوه نام او و دخترش را سنگ زن بخانسه  
 مجتهد<sup>۱</sup> و اندند که سنگسار کرده هلاک نمایند و چون بمحضر  
 مجتهد وارد شد نوبی تکلم نمود و شجاعت و تأثیرات بیانیه  
 از او ظهور یافت که مجتهد متأثر و خاضع گردید و جمعی از  
 حاضرین با تنبیه و ایمان برخاسته ویرا مستخلص نمودند  
 و بیود تا در حدود سال ۱۲۹۵ درگذشت . و پسرش  
 آقا سید زین العابدین سابق الذکر در امر ابداع شهیر در

ایمان گشته بلاها و مصائب بسیار از اعداء تحمل کسود  
 بسال ۱۳۲۵ وفات نمود و از او چهار درش عاقله در این امر  
 برقرار ماند .

دیگر حلیمه زوجه حاجی صالح و ابنانش حاجی ابراهیم  
 و علی اکبر و الله و پردی و آقا محمد علی از مشاهیر مؤمنین  
 اینی محسوب گشتند و دخترانش یکی زوجه آقا محمد علی سی  
 متخلص بخموشی دیگر زوجه آقا سید زین العابدین مذکور  
 بود و دختر سوم آقا میر محمد علی فاطمه زوجه ملا میرزا جان  
 شهرزادی و پسرانش کر بلائی حسین و میرزا لیلی و میرزا احمد  
 بودند و از این خاندان قدیم الايمان اعقاب و اشکلاف  
 کثیره رحمانیان ، عدالتیان ، ممتازیان مشهور در این امر  
 برقرار میباشند و مادر کراسامی شهید<sup>۱</sup> و بقية السیف  
 سنگسره شهرزاد را در قلمه طبرسی مازندران و اسامی  
 جمعی از مؤمنین و نیز مصرعین و منحرفین در قصه راد بخش  
 دو م نمودیم و جمعی کثیر از بهائیان را که خود و اخلافشان  
 در این دوره میزیستند در بخش ششم شرح احوال دادیم  
 و در اوائل این دوره با اینکه آقا جمال بروجردی بهر القاء  
 نقض دهار از طهران بآن حدود آمد شری نگرفت و غائباً  
 و خاسراً برگشت .

و تأسیس محفل روحانی در شهرزاد بسال ۱۳۲۷ واقع

شد و در سنگسر اجتماع در صباح بنام مشرق الازکار  
 حسب دستور حضرت عبدالبهاء بسال ۱۳۱۷ و بنسب  
 مشرق الازکار بسال ۱۳۴۰ و تأسیس مدرسه بهائی کسه  
 آنحضرت حسینیه نامیدند بسال ۱۳۳۵ شد و مادر بخش  
 ششم عده ای از بهائیان آنجا را که تا ایندور حیات داشتند  
 نام بردیم چنانکه کربلائی خانلر در حد و دسسال ۱۳۱۲  
 وفات کرد و ملا محمد حسن و ملا جانعلی در حد و دسسال  
 ۱۳۲۲ و آقا محمدعلی در سال ۱۳۲۱ درگذشتند و استاد  
 محمد جان در مصر بشرف زیارت حضرت عبدالبهاء رسید  
 بسال ۱۳۲۴ وفات نمود و استاد محمد عسکری با خدمات  
 ایمانی بود تا در سال ۱۳۲۰ وفات یافت و ملا محمد علی  
 از ملاها در سال ۱۳۲۵ بدرود جهان گفت و ملا یوسف  
 از ملاهای معروف تا سال ۱۳۲۹ حیات داشت و از بسیاری  
 از مذکورین غیر هم اخلاف ثابت و مستقیم الایمان برجای  
 ماندند ولی معارضات و تعدیاتی از معاندین بر جمیع  
 مؤمنین وارد گردید از آنجمله امین حرم که شهسوار راتیل  
 داشت در آنجا با عصبیت و عناد و تحریک طفیان و افساد  
 همی نمود و در اجتماعات این فتنه و ورود مبلغین جلو گرفت  
 زمینه فساد فراهم ساخت و در سال ۱۳۱۹ استاد حاجی  
 کفاشی را دستگیر کرده و آزار داده بر درختی بسته همی زد

و چون مادر مظلوم شنید خود را به پسر رساند در بخت تنگ گرفت امر داد که مادر و پسر را بر پیمان پیچیده چوب و تازبانه بر هر دو زدند آنگاه مادر را رها کرده پسر را حبس نمود و محمد اسمعیل که برای این عیش زندانی مذکور خوراک برد نیز حبس و به غل و زنجیر کرد و مدت سه شبانه نگهبانان پاهایشان را در شبها در کتف محکم بسته و دوش از دوسو چوب بختان زدند که خود خسته شده دستها از کار وامیاند و همه شب بمد از اعمال مذکور پاهایشان از راست بچپ و از چپ بر راست بسته زنجیر گردن را کشیده بقرب کنده می بستند تا آنکه عائله شان با دانه سی تومان و التزام اینکه سه تن در یکجا مجتمع نشده الواح و آیات نخوانند آنان را مستخلص ساختند و بالاخره مظلومان تلگراف تظلم به میرزا علی اصغر صدراعظم زدند و اندکی آسوده شدند تا در سال ۱۳۲۴ در سنگسروشهر میرزا تواما شورش بصد این فتنه برخاست .

مجملاً اینکه بهری از اشالی سنگسرازمیدان صفی و صفا علیشاه حاکم و بمضی روسای دیگر را پیروی با رقیقت متبعمه خود دیده اجراء عصبیت و عدا خواسته معدودی از بهائیان که در عوای گرم تابستان برجامانده بمقاومت برخاستند و چنین طرح نمرنگ ریختند که با مظلومان در آویزند

و اصلاح ذات البین را با کثرت مشرعین معاندین واگذارند  
و همینکه مظلومان حاضر شوند متفقاً برایشان بتازند و کارشما  
را بسازند ولی بهائیان آگهی از نیرنگ یافته و در اثناء  
صستیزه و جنگ سوی کوه شناختند و همینکه جمعیت کثیره  
آنان را تعاقب کردند غفله برگشته رزمی سخت دادند  
چنانکه مهاجین سرویای شکسته ناچار بگریختند و طولی  
نکشید که بهائیان دلیر سنگسری ساکن بیلاقات باخبر شده  
برگشتند و معاندین آشفته و پربشان گشتند و از واقعات  
مذکور از یکسو اتحاد و انجذاب مؤمنین و از سوی دیگر  
حسد و بغض معاندین بیشتر شد و منتهی باین گردید که  
در ماه رمضان تنی چند از مظلومان در سنگسروشهرزاد بکلوله  
معاندین مقتول و مجروح شدند و اموالشان بغارت رفت  
چنانکه در بخش سابق ضمن واقعات سال ۱۳۲۴ آورده ایم و  
در شهرزاد نخست چنین شد که بتحریرک امین الرعایا  
شهید مهدی و چندتن دیگر از اهل بهار که در بازار دکان  
داشتند از کسب و شغل منع نمودند و بعضی را زدند و  
اشیا دکان را بیرون ریختند و استاد محمد رضی را بیل  
بر فرق نواختند که خون جاری شد و انبوه کثیر در مسجدی  
اجتماع کردند و خروج میرزا علی محمد سررشته دار را که  
بمأموریتی دولتی از طهران رسیده و در خانه شهیدی مهدی

وارد شده بهانه نمودند و مصمم شدند که بخانه و محل اجتماع روحانی اهل بها بپروند ولی سررشته دار بسنگسار رفت و امین الرعایا جمعیت را مانع شد و برخی از مؤمنین به سخنان رفته و عریضه ای تلگرافی بمجلس شورای ملی و دیگر بوزارت داخله و سوّم بحکمران جدید سخنان که هنوز وارد نشده بود دادند و تلگرافا جواب با اقدام برفع غائله رسید و باندک زمانی حکمران سخنان برود نمود و مأمورین به شهرزاد آمدند که گفتگوی طرفین را شنیده حکومت نمایند ولی مفید بین محل ملاقات را در مسجد مصین داشته و اهالی را شوراندند و جمعیتی را در آنجا فراهم آوردند و سه تن از مظلومان نیز حاضر شدند و در آن میان آقای عبدالمعلی شهاب بن مهدی طرف صحبت جمعیت واقع شد و چون اندکی مکالمه واقع گردید همه يك صدا یا علی گفته بر سر مظلومان ریختند و با ریسمان کتفهایشان را بستند آنگاه جمعیت را از مسجد خارج کرده و حاجسی سید صالح از ملاها و غیره معروضه ای مطوّ از فقریات نگاشته و مطهران فرستادند و فرآشان هر پنج مظلوم را بیک ریسمان بسته مهدی را در جلو قرار دادند و اراذل را دور کردند و آنان را از مسجد بیرون کشیدند و در آنحال تنی از همانندین رسیده خیو بر چهره مظلومین افکندند

و محمد حسین از مؤمنین رسیده بغراشان گفت منم بهائیس  
 هستم و باید با برادرانم باشم و ابرا خواستند بریسمان  
 ببنند وافی نبود و مظلوم شال کمر خود را باز کرده بریسمان  
 محکم نموده بر بازوی خود بیست و با آنان روانه گردیدند  
 و همه را بخانه امین الرعایا برده مقید ساختند و هر قدر  
 تهدید کردند ثبات و استقامت بیشتر دیدند و امین الرعایا  
 از توقف محبوبین در خانه خود معانعت کرد لاجرم آنان را  
 بمحل خرابه واقعه در جنب دارالحکوه مقرر کردند و  
 در شبانه روز پای درکنند و گردن بزنجیر نگه داشتند آنگاه  
 بسوی سمنان بردند و همینکه بقرب سنگسر رسیدند حکم  
 واصل از طهران بایشان نشان دادند بازویشان را گشودند  
 و خواهش کردند که نزد حکمران ایشانرا بستانند چه اگر چنین  
 نمیشد از شرور ظالمان نمیرستند و بهائیان سنگسرخواستند  
 مظلومین را از چنگ ظالمین بریابند و آنان اظهار داشتند  
 که ما بعنوان مقصر و محبوس نیستیم بلکه برای دادستانی  
 سمنان میرویم و همینکه از سنگسر گذشتند و بیک فرسخی  
 سمنان رسیدند با عباسقلی خان نام از معارف شهرو و تن  
 از قراقران تصادف کردند و خبر یافتند که حاجی ملاعلی  
 مجتهد پس از وصول خیرشهرزاد بمجلس ایالتی بلد حاضر  
 شد و حکمران را خواسته درباره مظلومان حمایت و تشدد کرد



و حاکم را بهم گرفته مکرر سوگند یاد نموده چنین گفت ای آقای  
 حاجی بروح رسول الله این مأمور آدم با کفایتی بود نمیدانم  
 چه واقع شده؟ جناب حاجی فرمودند ما مأمور را نمیشناسیم  
 اینقدر میدانیم که این گروه از اشخاص نیک آنجا محسوبند  
 هرگاه خدا نخواست موثی از ایشان کم شود از شما در طهران  
 شکایت خواهیم کرد و چون حکمران معذرت خواست و حضورا  
 بمأمورین تأکید نوشت آقای حاجی بخانه خود رفتند و ساکت  
 نمانده برای مأمورین و حاجی امین الرعایا و رؤسای  
 شهسیرزاد نوشت و از اعمال واقعه نکوهش و تهدید کرد  
 و علاوه مهر و امضای خود باضاً پنج نفر از وکلای مجلس  
 ایالتی رساند و عباسقلی خان مذکور را برای اینکار فرستاد  
 بالخطه محبوسین مذکور خصوصاً مشهد مهدی در دارالحکومه  
 سمنان با امین الرعایا مکالمه کرده از اعمال نکوهیده اش  
 برشمرد و حکمران از او تعهد گرفت که در شهسیرزاد فساد  
 و شورش رخ ندهد و مجلس دارالشوری طی نصیسه را از  
 تیولش خارج نمود و لاجرم امین الرعایا و برادرش حاجی  
 عبد الله بطهران رفتند و دست فتنه گران از دستبسته سازی  
 کوتاه گشت ولی عناد و فساد اعداء برقرار بود. بنابراین  
 نوشتی میرزا حاجی آقامتازی صهر آقاسید محمدرضا که سالها  
 در بادکوبه و مشهد سر تجارت داشت نهی بیوطن باز آمد

وروزی در مکانی موسوم به سرچشمه با آخوندی مکالمه  
 تبلیغی کرد و محمود نام شریرا که یکی از چهارقاتلمس  
 ملا نصرالله گردید در آنجا تصادف عبور دست داده بایشان  
 خیره نگاه کرد و گذشت و سه روزی دیگر از آنجا عبور کرده  
 نظرش بچندتن از اهل بها افتاد بیکی از آنان که علی بن  
 غلامعلی بود چنین گفت آیا این بقوت توبه بود که روزی دیگر  
 فلانی در همین جا چنین و چنان میگفت و الآن از خانه  
 تفنگ آورده ترا بجزا میسانم و فی الحال بخانه رفته با  
 تفنگ برگشت و علی مذکور بگریخت ولی ملا عبد الله فرخسی  
 بنوع وساطت پیش رفت و محمود و پراهد ف کرده گلوله بسر  
 دستش رسیده بگذشت و از کف مسلمان عبور کرده و هر دو  
 مجروح بخانه میرزا بدیع الله طبیب بدیع الحکما خواهرزاده  
 حاجی ملا علی اکبر ایادی رفت و بهائی مجروح را بی اخذ  
 درهمی معالجه کرده مسلم را معالجه نموده اجرت بگرفت  
 و محمود ضارب خهرشند و میرزا بدیع الله را بعنوان معالجه  
 مریض بخانه برده مال الاجرة مذکور را پس گرفت و قصد  
 قتلش نمود ولی اهل خانه اش طبیب را گریزانند .

و از علماء و اولیاء و مبلغین و شهداء بهائیان شهیر زاد

ملا نصرالله ابن ملا مؤمن بن ملازین العابدین ملا و ملازاده

و امام جماعت و مرجع احکام شرعی بود و بسال ۱۳۱۰ بواسطه

تیسرو سینا هدایت یافت و بستگان خود و عده ای را تبلیغ کرد و بحالت انجذاب علی‌روش الاشهاد تعالیم و آیات بدیعہ بسمع اہالی رساند و شہرت گرفت و مہتممین و تابعین و غیرہم بخصمیت و تعرض و توهین برخاستند و او بمسالمت و نصیحت استقامت کرد و ناچار ترک مسجد و منبر گفت و جمعی از بستگان و ارادتمندان اصرار نمودند بساز با امامت مسجد و منبر نشست و چندی باین منوال گذشت و صد رجا دچار توهین و سب و لعن عموم گردید لاجرم مسجد را رها کرد و بشغل باغداری و فلاحت مشغول شد و به معاشرت با احباب و تبلیغ امر ایہی اہتمام نمود و روز بروز بغض و عداوت معاندین مزدار گشت و اجتماع کرده خواستند بخانہ اش پی قتل بریزند و بتدابیری نیران فتنہ خاموش شد و او بہ بارفروش و ساری و غیرہ بساری ملاقات احباب و تبلیغ رفتہ عودت کرد و باری دیگر معاندین و مفسدین تحریک کردند و حکمران سمنان موقر السلطنہ اورا با آقا سید حسین حاجی مقدس از احباب معروف ساری دستگیر و مقید نمود و چون غرض و عداوت مذہبیہ معاندین را بدانت نام شدہ هر دو رامستخلص ساخت و احترام و مہربانی نمود و ملا نصراللہ باز بساری و بارفروش و سایر محال مازندران رفت و بخدا مانی در امر ایہی موفق گشت

و در فتنه‌سازی و بارفروش که تنی چند از احباب بنوعی که در  
 بخش سابق آورده‌یم کشته شدند جمعی از ملاها و اعا دی  
 بصدور قتل وی نیز بودند و بدست نیفتاد و پسرش محمد آقا  
 را دستگیر و محبوس کردند و بعضی از احبای بارفروش  
 سعی نموده او را مستخلص ساختند تا آتش فتنه خاموش شد  
 و ملا نصرالله به شهسواران برگشت و کماکان علم هدایت و  
 آگاهی و نمونه دیانت و اخلاق و هم عضو محفل روحانی بود  
 تا آنکه در سال ۱۳۳۶ فتنه سنگسر چنانکه نوشتیم برخاست  
 و معاندین به‌جور و قتل و غارت احبای برخاستند و احببسا  
 بمقاومت و مدافعه ایستادگی کردند و سه تن بقتل رسیدند  
 و هیجان و شورش عمومی در شهسواران و سنگسر پیاشید  
 و ملا نصرالله و آقا سید محمد باقر بقصد اصلاح ذات‌البین  
 به سنگسر رفتند و چون اشرار سنگسر و شهسواران متفق شده  
 پس از مشورت بایکدیگر برخی را بی قتل ملا نصرالله و آقا  
 سید محمد باقر برانگیختند و عده‌ای مالغی نفوذ دادند  
 و شهادتش در شب جمعه ۲۷ رمضان در خانه اش واقع شد  
 و از او پسران و عاقله و اسمع در این امر برجای ماند و در صورت  
 زیارت صادره از قلم حضرت عبدالبهاء مؤرخه رجب ۱۳۳۸  
 در حق وی چنین مسطور است :

" فیهجم علیهم ضوادی الففلاء فی لیلۃ لیلۃ و رمی